

# مهره‌ی مار داری تو

## آقای عابدزاده!



احسان محمدی



الان وقتی برای دخترم تعریف می‌کنم که هوای تابستان در اندیمشک آن‌قدر داغ بود که موقع فوتبال بازی کردن با توپ پلاستیکی، از لای آسفالت کف خیابان حباب‌های قیر به کف پاهای برهنه‌مان می‌چسبید، توی چشم‌های سیاهش یک ناباوری موج می‌زند. حتا انگار دلش می‌خواهد بگوید «جدی می‌فرمایید؟!»، ولی حرمت رابطه‌ی پدر-دختری را نگه می‌دارد! حق دارد باور نکند. اما واقعیت این است که ما روی همان آسفالت شیرجه می‌زدیم، تکل می‌بستیم، زخم و زیلی می‌شدیم و در رویاهایمان فرشاد پیوس، شاهرخ بیانی، سیروس قایقران، صمد مرفاوی و احمدرضا عابدزاده بودیم. خیلی وقت‌ها می‌رفتیم و پشت شیشه‌ی یک مغازه‌ی عکاسی که عکس دوربینی بازیکنان را برای فروش می‌چسباند، می‌ایستادیم. قیمت عکس‌ها گاهی تا ۲۵ تومان هم می‌رسید. رقم بزرگی برای ما پابرهنه‌های خیابان بود که اهلا‌ی‌مان برای نوشتن کلمه‌ی «اختلاس» هم کافی نبود. باید کلی بستنی-آلاسکا یا بامیه می‌فروختیم تا پس‌انداز پول‌مان برسد به خریدن عکس.